

نقش فرهنگ ملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

دکتر علیرضا موسوی زاده*

مهدی جاودانی مقدم**

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۰۹/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۱۱/۰۲

چکیده

سیاست خارجی هر کشور برون‌داد تعامل دیالکتیک عوامل مادی محیطی و زمینه‌های فرهنگی، هویتی و تاریخی آن است. در این میان، فرهنگ ملی یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در ساخت هویت ملی، انگاره‌های ذهنی نخبگان، نقش و منافع ملی و جهت‌گیری‌ها و استراتژی‌های سیاست خارجی است. این مسئله به‌واسطه جدانشدنی سیاست خارجی در حلقه‌های به‌هم‌پیوسته اجتماعی و تأثیر عناصر فرهنگی- هویتی در شکل‌گیری و تحول سیاست خارجی به وجود آمده است. بر این اساس، با توجه به اهمیت تبارشناسی عناصر هویتی و فرهنگی درک سیاست خارجی یک کشور، نویسنده در مقاله حاضر به بررسی ریشه‌های فرهنگی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته و تأثیر شاخص‌های مؤثر در هر لایه فرهنگی ایران بر سیاست خارجی را با رویکردی نظری- عملیاتی ارزیابی کرده است. به نظر می‌رسد علی‌رغم تکثر گفتمان‌های هویتی ایران، با شناسایی عناصر گفتمان هویت ایرانی، اسلامی، مدرن و انقلاب اسلامی، امکان توضیح و تبیین سیاست خارجی و حتی رفتار احتمالی ایران وجود دارد.

واژگان کلیدی

فرهنگ ملی، سیاست خارجی ایران، عناصر فرهنگی، هویت اسلامی، گفتمان انقلاب اسلامی

* استادیار علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی Javdani2020@gmail.com

** دانشجوی دوره دکتری روابط بین‌الملل و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

Javdani2020@gmail.com

مقدمه

فرهنگ به معنای ارزش‌هایی است که اعضای یک گروه معین می‌پذیرند و در قالب هنجارهای گروه، از آن تبعیت می‌کنند و یا کالاهای مادی که توسط آنان تولید می‌شود. ارزش‌ها، آرمان‌های انتزاعی جامعه و هنجارها، اصول و قواعد معینی است که از مردم انتظار می‌رود آن‌ها را رعایت کنند. در این معنا مفهوم فرهنگ همراه با مفهوم جامعه یکی از مفاهیمی است که همواره در جامعه‌شناسی بر آن تأکید می‌شود و ارتباط بسیار نزدیکی با سایر مفاهیم جامعه‌شناختی دارد؛ به گونه‌ای که معمولاً جامعه بازتاب عینی فرهنگ تلقی می‌گردد. به عبارت دیگر، جامعه نظام روابط متقابلی است که افرادی را که دارای فرهنگ مشترکی‌اند، به یکدیگر مربوط می‌سازد (روح‌الامینی، ۱۳۷۲، صص ۱۸-۲۳). بنابراین، عناصر فرهنگی هر جامعه، که سبب پیوند اعضای جامعه به یکدیگر نیز است، بر همهٔ بینش‌ها، رفتارها و کردارهای اعضای آن جامعه تأثیرگذار است. سیاست خارجی یک کشور نیز از این مسئله مستثنی نیست؛ زیرا در هر جامعه، شاخص‌های فرهنگی، اصول، ارزش‌ها و روش‌های شخصیتی و کرداری‌ای را که در سطح خرد در شکل‌دهی به رفتار اعضای آن جامعه و در سطح کلان در رفتار دولت مؤثر است، به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه، به اعضای آن جامعه تحمیل می‌کند.

با این همه، فرهنگ در دورهٔ طولانی‌ای از مطالعات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی به موجب تسلط مکتب رئالیسم در روابط میان کشورها و عدم امکان آشکارسازی شاخص‌های فرهنگی در تقابل با اثبات‌گرایی علمی، یکی از زوایای پنهان روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بوده است. بر این اساس، فرهنگ تنها از این جهت که شالودهٔ همهٔ بینش‌ها، تصورات و رفتارهای سیاسی عینی کشورها و حتی رویکردهای نظری مطالعات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بوده، بخشی از روابط میان کشورها به شمار می‌آمده است؛ زیرا در واقع، نظریه‌های روابط بین‌الملل، مجموعهٔ تصاویر و روایت‌هایی در مورد سیاست بین‌الملل بوده که عمدتاً متکی بر اسطوره‌ها، فرهنگ و ایدئولوژی شکل گرفته‌اند. لذا اگرچه در نظریه‌های کلاسیک روابط بین‌الملل و سیاست خارجی کمتر به نقش فرهنگ در رفتار خارجی کشورها توجه شده است،

از آنجایی که بدون توجه به عناصر ارزشی، اسطوره‌ای و ایدئولوژیک فرهنگی نمی‌توان به ارائه نظریه‌ای مبادرت کرد، بنابراین، در عمل، سیاست بین‌الملل به صورت ناخودآگاه بر مبنای متغیرهای فرهنگی، تبیین و تفسیر شده است (قوام، ۱۳۸۴، ص ۱۱۹). این مسئله پس از ظهور رفتارگرایی و فرارفتارگرایی در قالب مطالعات سیاست خارجی مقایسه‌ای مورد توجه قرار گرفته و پس از آن به‌ویژه در رویکردهای جدید روابط بین‌الملل و در مکاتب انتقادی، پست‌مدرن و سازه‌نگاری (که در انتقاد به نظریه‌های خردگرایانه‌ای مانند نئورئالیسم و نئولیبرالیسم، بر دیالکتیک ساختارهای مادی و اجتماعی و برساختگی ذهنیت، هویت و منافع بازیگران و تصورات نقشی و عملکرد آنان در سیاست خارجی تأکید دارند)، از اهمیت بیشتری برخوردار شده و به نقطه کانونی تحلیل سیاست بین‌الملل تبدیل شده است. با این همه، تبیین نقش فرهنگ در رفتار خارجی یک کشور با توجه به مفاهیم انتزاعی، ذهنی، غیرشفاف و غیرکمی فرهنگی، همچنان با مشکلاتی مواجه بوده و تنها با شناخت عناصر و شاخص‌های فرهنگی، امکان بررسی علمی آن وجود دارد. به عبارت دیگر، تنها با مطالعه دقیق این عناصر و شاخص‌های فرهنگی می‌توان نقش فرهنگ ملی در سیاست‌گذاری خارجی و در تعیین اهداف ملی، راهبردهای کلان سیاست خارجی، نهادها و نهادینگی سیاست‌گذاری و انگاره‌های ذهنی نخبگان را بررسی کرد. بنابراین، بر این مبنای، این مقاله نیز به دنبال پاسخ به این پرسش اساسی است که نقش فرهنگ ملی ایرانیان در هویت‌یابی کارگزار و ساختار سیاست خارجی جمهوری اسلامی چیست؟ به نظر می‌رسد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بازتاب تعامل دیالکتیک گفتمان‌های هویت ایرانی، اسلامی، مدرن و انقلاب اسلامی است که هویت فراگیر، ایدئولوژیک و در حال گذار انقلاب اسلامی و نقش‌ها و منافع ملی و فراملی آن را تعریف کرده است.

۱. نگرشی نظری به نقش فرهنگ در سیاست خارجی

سیاست خارجی نوعی پویای رفتار خارجی دولت‌هاست که بر اثر تعامل میان متغیرهای داخلی و بین‌المللی آنان به وجود می‌آید. بر این اساس، سیاست خارجی هر کشور متأثر از ساختارهای معنوی و مادی درونی آن و شرایط و مقتضیات نظام بین‌الملل

شکل می‌گیرد. این مسئله اگرچه در ظاهر موضوعی بدیهی به نظر می‌رسد، در بررسی‌های نظری در حوزه سیاست خارجی،^۱ این موضوع تنها پس از گذار از رویکردهای پوزیتیویستی و خردگرا و ورود به عرصه نظریه‌های شناختی، بین‌الذهانی، تفسیری و معرفتی مطرح شده است. در واقع، اگرچه در حوزه نظریه‌پردازی در سیاست خارجی، تلاش‌های بسیاری برای منظم ساختن پدیده‌های ملی و بین‌المللی و توصیف و تبیین علت و معلول‌های احتمالی این پدیده‌ها- با توجه به مفاهیمی مانند قدرت، منافع، ساختار و کارگزار- از گذشته در قالب نظریه‌های واقع‌گرا و یا آرمان‌گرا وجود داشته است، تنها پس از تحولات روش‌شناختی در روابط بین‌الملل و ظهور نظریه‌های تحلیل سیاست خارجی و تقویت نگرش‌های شناختی، هرمنوتیک و تفسیری و پس از آن ظهور نظریه‌های پست‌مدرن، انتقادی، سازه‌نگاری، جامعه‌شناسی تاریخی و گفتمانی، اهمیت عوامل اجتماعی و فرهنگی در تکوین سیاست خارجی مورد توجه قرار گرفته است. در واقع، مطالعه سیاست خارجی تحت تأثیر رویکرد واقع‌گرایی قرار داشته که در آن بیشتر به زوایای امنیتی، سیاسی و اقتصادی سیاست خارجی توجه کرده و به ابعاد فرهنگی و هنجاری الگوهای رفتاری بازیگران عنایتی نداشته است. در این رویکرد، دولت به مثابه یک جعبه سیاه یا توپ بلیارد، واحد بسیطی تلقی شده و فرهنگ تنها یکی از عناصر قدرت ملی و از عوامل مؤثر در سیاست‌گذاری داخلی و خارجی آن محسوب شده است. چنانچه مورگنتا در کتاب «سیاست میان ملت‌ها»، (که از منابع بنیادین شناخت علمی روابط بین‌الملل محسوب می‌شود)، در بررسی قدرت ملی و عناصر آن با برشمردن برخی عناصر قدرت ملی مانند منش ملی، روحیه ملی، ایدئولوژی و کیفیت جامعه و حکومت و... بر تأثیر مؤلفه‌های فرهنگی بر قدرت ملی تأکید دارد. در واقع، مورگنتا از منظر انسان‌شناختی الگوی فرهنگی به بررسی ویژگی‌های فکری و شخصیتی یک ملت می‌پردازد و آن را عامل مؤثری در قدرت ملی می‌داند (مورگنتا، ۱۳۷۹، صص ۲۲۷-۲۳۸).

با ورود روابط بین‌الملل به دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی دو تحول عمده روشی و ماهوی، یعنی مطالعات رفتارگرایی و سپس فرارفتارگرایی و ظهور رویکردهای تحلیل سیاست

خارجی، سبب نقد هستی‌شناسی و روش‌شناسی واقع‌گرایی و توجه به عوامل مادی و غیرمادی در سیاست خارجی شد. بر این اساس، در نظریه‌های فرایند تصمیم‌گیری، سیاست خارجی مقایسه‌ای و به‌ویژه نظریه‌های محیط روان‌شناختی سیاست خارجی، بر جایگاه عناصر غیرمادی و فرهنگی در مطالعات سیاست خارجی تأکید گردید. در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی نیز با تأکید بر قدرت نرم و عناصر بر ساخته ذهنی و رواج مکاتب انتقادی، پست‌مدرن و سازه‌انگار، توجه به عناصر غیرمادی، هنجاری و ارزشی به محور قانونی مطالعات سیاست خارجی تبدیل شد. با پایان جنگ سرد نیز تغییر بنیادینی در نیروهای تعیین‌کننده سیاست جهانی به وجود آمد و این مسئله سبب افزایش سرعت جریان انقلاب فناوری ارتباطات (که پیش از آن آغاز شده بود) گردید. بنابراین، الگوهای در حال تغییر سیاست جهانی و ملی در پرتو ابعاد مختلف جهانی شدن به‌ویژه جهان-منطقه‌گرایی و جهانی شدن فرهنگی و گسترش سرمایه‌داری جهانی، ضرورت درک پدیده‌های فرهنگ‌محور را کاملاً آشکار ساخت و بر لزوم تغییر رویکردهای غربی مدرن (که بیشتر با نگرشی قوم‌مدار و بدون لحاظ شاخص‌های متفاوت فرهنگی کشورها، سعی در تبیین عام پدیده‌ها در روابط بین‌الملل داشتند)، تأکید کرد. از این رو، در دوران پساجنگ سرد، حرکت به سوی الگوهای فرهنگ‌محور گسترش یافت و به جای یکسان‌انگاری و قوم‌مداری فرهنگی، تأثیر عناصر فرهنگی مناطق و کشورهای مختلف در سیاست‌گذاری خارجی مورد توجه قرار گرفت و تبیین‌های میان‌برد و رهیافت‌های تفسیرمحور در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل جایگزین تبیین‌های کلان شد. در این میان، یکی از نظریه‌هایی که به‌طور خاص به بررسی اهمیت ساختارهای غیرمادی و نقش هویت در ایجاد منافع ملی و سیاست خارجی کشورها پرداخته، «نظریه سازه‌انگاری» است. این نظریه با رد مفروض‌های خردگرایانه، نواقع‌گرایی و نئولیبرالیسم، بر اهمیت برساختگی ذهنیت، هویت، منافع بازیگران و کنش و ساخت دوگانه و متقابل کارگزار و ساختار تأکید می‌کند (Riss, 2000, pp 1-39). بر این اساس، نظریه سازه‌انگاری به دلیل اصول سه‌گانه هستی‌شناسی آن در تبیین رفتار خارجی کشورها نیز بسیار مفید است. این گزاره‌های سه‌گانه که هسته اصلی تبیین محیط

اجتماعی و مادی سیاست خارجی را شکل می‌دهد، و در توضیح چگونگی شکل‌گیری منافع و شباهت‌ها و تفاوت‌های سیاست خارجی کشورها نیز به ما کمک می‌کند، عبارت است از:

اول. ساختارهای فکری و هنجاری به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند؛ زیرا محیطی که در آن دولت‌ها به کنش می‌پردازند، یک محیط اجتماعی و همچنین، یک محیط مادی است و این زمینه می‌تواند درک دولت‌ها از منافع و نقش‌شان و نوع رفتار خارجی دولت‌ها را شکل دهد (هادیان، ۱۳۸۰، صص ۹۱۵-۹۴۷).

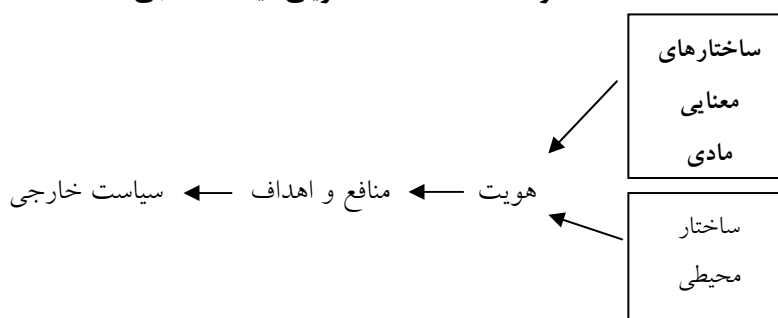
دوم. دومین مفروض سازه‌انگاران بر ساخت هویت و نقش آن در تکوین منافع و کنش دولت‌ها تأکید دارد. به نظر سازه‌انگاران هویت‌های اجتماعی - که ریشه در دیدگاه دولت‌ها نسبت به خود و دیگران و ساختار مادی و اجتماعی تکوین هویت آنان دارد - نقش مهمی در ساخت منافع و رفتار بازیگران دارد (Adler, 1997, p. 319).

سوم. کارگزاران و ساختارها به شکل متقابلی به یکدیگر قوام می‌بخشند. در واقع، از نظر ساختارهای هنجاری و فکری می‌توانند هویت و منافع کنشگران را مشروط کنند، اما اگر رویه‌های قابل شناخت آن کنشگران نبودند، این ساختارها نیز وجود نمی‌داشتند؛ به عبارت دیگر، سازه‌انگاران بر فرایند تعامل میان کارگزاران و ساختارها تأکید می‌کنند و خردگرایی روش‌شناختی نواقعی‌گرایی و نئولیبرالیستی را مورد تردید قرار می‌دهند (Hopf, 2000, pp.55-59).

با توجه به اصول سه‌گانه پیشین و با تأکید بر نظریه ونت در سازه‌انگاری، سیاست خارجی یک کشور بر اساس مفاهیم بین‌الذهانی و متأثر از ساختارهای مادی و معنایی ساخته می‌شود. این برساختگی در سیاست خارجی، در فرایند ساخت هویت و نقشی که هر دولت برای خود تصور می‌کند، شکل می‌گیرد؛ بنابراین، هویت‌ها، تصور هر دولت از نقش خود در روابط بین‌الملل و منافع آنان را شکل می‌دهد و بر اساس این منافع، رفتارها و اقدامات سیاست خارجی به وجود می‌آید (ونت، ۱۳۸۵، صص ۳۳۵-۳۳۶). به عبارت دیگر، هویت‌های اجتماعی، برداشت‌های هر دولت از خود و تعریف «خود» به عنوان دوست یا دشمن «دیگری»، نقش مهمی در ساخت نوع منافع آن دارد؛

زیرا «خود» بر اساس برداشتی که از وضعیتش دارد، نشانه‌ای برای دیگری می‌فرستد و دیگری این نشانه را بر مبنای برداشت خودش از وضعیت، تفسیر می‌کند و بر اساس آن تفسیر، علامتی به «خود» می‌فرستند و «خود» نیز پاسخ می‌دهد. در جریان این تعامل است که هویت و منافع دو طرف به‌عنوان دوست یا دشمن و نوع رفتار خارجی آنان شکل می‌گیرد (مشیرزاده، ۱۳۸۳، صص ۱۱۳-۱۳۷).

نمودار شماره ۱. ساخت هویتی سیاست خارجی



بر این اساس، درک هویت در تعریف هر دولت از منافع ملی و بالتبع راهبرد سیاست خارجی آن تأثیر مستقیمی دارد؛ بنابراین، علت اصلی تفاوت و یا تشابه رفتار کشورهای مختلف در حوزه سیاست خارجی نیز متأثر از فهم آنان از هنجارها و هویت ملی آنان و میزان تأثیرگذاری این هنجارها در سیاست خارجی و یا تأثیرپذیری آنان از هنجارهای بین‌المللی مشترک میان همه کشورهای در نظام بین‌الملل است (کرمی، ۱۳۸۳، ص ۲۰).

۲. جایگاه و نقش فرهنگ ملی در سیاست‌گذاری خارجی

فرهنگ ملی هر کشور یکی از عوامل مؤثر در سیاست‌گذاری داخلی و خارجی آن است که میزان و نوع تأثیرگذاری آن در سیاست خارجی را می‌توان در قالب برداشت‌های گوناگون از مطالعه سیاست خارجی بررسی کرد. بر این اساس، می‌توان جایگاه فرهنگ و تأثیرگذاری آن بر سیاست‌گذاری خارجی را در قالب سه نظریه زیر تبیین کرد:

۱-۲. سیاست خارجی نمود روان‌شناسی سیاسی نخبگان

بر اساس این برداشت، سیاست خارجی معادل ارزش‌ها، سلیقه‌ها و هنجارهای سیاست‌گذاران است که با تغییر آن‌ها سیاست خارجی نیز متحول می‌شود، لذا با تغییر شرایط و مقتضیات متفاوت، داده‌های متفاوتی در سیاست خارجی به دست می‌آید (Korany, 1986, p. 39). این شیوه نگرش به سیاست خارجی معتقد است که عوامل ثابت تغییرناپذیر در سیاست‌گذاری خارجی وجود ندارد و به قدرت رسیدن رهبران و احزاب جدید می‌تواند دگرگونی‌های عمده در داده‌های سیاست خارجی در چارچوب هدف‌ها، منافع و راهبردها ایجاد کند. بنابراین، رفتار سیاست خارجی را باید از دیدگاه روان‌شناختی و بر اساس انگیزه‌ها و ایدئولوژی رهبران یا حکومت‌ها ارزیابی کرد. از این رو، با بررسی مبانی فرهنگی رفتاری نخبگان، می‌توان سیاست خارجی یک کشور را تبیین کرد.

۲-۲. سیاست خارجی بازتاب ژئوپلتیک و فرهنگ سیاسی

برداشت دوم، سیاست خارجی هر کشور را متغیر وابسته موقعیت ژئوپلتیک، سنت‌های تاریخی، منافع، هدف‌ها و نیازهای دولت می‌داند. این عناصر ثابت سبب نوعی استمرار در سیاست خارجی می‌شود (سجادپور، ۱۳۸۳، ص ۷۴). این رویکرد برخلاف نظریه اول، که معتقد است هنجارها و اصول نگرشی سیاست‌گذاران، سیاست خارجی کشورها را تعیین می‌کند، بر عناصر ثابت در تبیین سیاست خارجی تأکید دارد و بر این اعتقاد است که در اغلب موارد تنها وجود اعتقادات، ایدئولوژی و سلیقه‌های شخصی و گروهی سیاست‌گذاران قادر به تحت‌الشعاع قرار دادن سیاست‌های پیشینیان آن‌ها نبوده است، بنابراین، نوعی استمرار در اهداف و منافع ملی دولت‌ها مشاهده می‌شود که ناشی از عوامل ثابت در تعیین سیاست خارجی است.

۳-۲. سیاست خارجی دیالکتیک عین و ذهن

دیدگاه سوم در سیاست خارجی ترکیبی از دو برداشت قبلی است. بدین معنا که سیاست خارجی هم شامل عوامل تغییرپذیری مانند وقوع کودتا، انقلاب، روی کار

آمدن احزاب و نخبگان جدید و نیز دگرگونی در شکل و کیفیت ائتلاف‌ها و اتحادیه‌ها و عناصر تشکیل‌دهنده قدرت ملی، هنجارها، ارزش‌ها و سلايق سیاست‌گذاران می‌شود و هم عناصر ثابت فرهنگی، جغرافیایی، تاریخی و... را در بر می‌گیرد (قوام، ۱۳۷۸، ص ۱۰۴). بنابراین، عناصر و شاخص‌های فرهنگی می‌تواند در قالب ایدئولوژی سیاست‌گذاران و یا در مجموعه عوامل ثبات‌بخش سیاست خارجی قرار گیرد و همواره از عوامل مؤثر در سیاست خارجی کشورها باشد.^۲

در مجموع، اگرچه در هر سه دسته از این نظریه‌ها، فرهنگ ملی یکی از عوامل مؤثر در سیاست‌گذاری خارجی محسوب می‌شود، میزان و نوع تأثیرگذاری آن در سیاست خارجی از طریق فرایندهای مختلفی صورت می‌گیرد. در این میان، اولین و مهم‌ترین حوزه تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست‌گذاری خارجی از طریق تأثیر عناصر فرهنگی بر رفتار نخبگان و یا کارگزاران حکومتی است. در واقع، شخصیت افراد هر جامعه تابع عوامل فرهنگی آن است، به‌گونه‌ای که هویتی که فرد به آن تعلق دارد، منشعب از جامعه‌پذیری و فرهنگ‌یابی شاخص فرهنگی او در جامعه است. این مسئله می‌تواند در دو نوع برداشت کارگزاران حکومتی از هویت خود و اجرای نیات آنان تأثیرگذار باشد و بالتبع، در سیاست خارجی آن کشور نیز در قالب تصور هر کشور از نقش خود^۳ و یا ایفای اجرای نقش توسط دولت‌ها^۴ نمود خارجی پیدا کند. از این رو، تصور هر کشور از نقش خود، اهداف، جهت‌گیری‌ها و راهبردهای آن کشور را تعیین می‌کند؛ چنانچه مثلاً تصور ایران از چشم‌انداز قدرت برتر منطقه خلیج فارس و یا قدرت برتر در خاورمیانه بودن، در تعیین نوع اهداف، راهبردی و سمت‌گیری خارجی آن مؤثر است و داده‌های متفاوتی را در دستور کار سیاست خارجی قرار می‌دهد.^۵ علاوه بر این، فرهنگ می‌تواند در قالب‌های دیگری مانند دشمن‌ستیزی یا فرهنگ تساهل و یا برداشت‌های مثبت و منفی از نوع روابط یک کشور با سایر کشورها، عامل همگرا و یا واگرا در روابط خارجی محسوب شود.

از سوی دیگر، فرهنگ با تأثیر مستقیم بر شخصیت تصمیم‌گیرندگان، در نوع تصمیم‌سازی آنان نیز مؤثر است؛ به‌گونه‌ای که در بررسی عوامل مؤثر فرهنگی در

سیاست‌گذاری خارجی معمولاً به عناصری مانند ارزش‌ها، باورها، اعتقادات، ایدئولوژی، زمینه‌های تاریخی و فرهنگی و برداشت‌های کلی از سیاست بین‌الملل اشاره می‌شود که همگی آن‌ها به شخصیت و شاخص‌های فرهنگی، فرهنگ‌یابی و جامعه‌پذیری تصمیم‌گیرندگان بازمی‌گردند. میزان تأثیرگذاری این متغیرهای فرهنگی بر سیاست خارجی، در جوامع توسعه‌یافته، در حال توسعه و یا توسعه‌نیافته متفاوت است؛ زیرا همان‌گونه که جیمز روزنا در تقسیم‌بندی عوامل مؤثر در سیاست خارجی کشورها ذکر می‌کند، عوامل فردی و سیستمیک در جوامع توسعه‌نیافته، دو عامل اصلی مؤثر در سیاست خارجی است؛ در حالی که نقش آنان در جوامع توسعه‌یافته کم‌رنگ شده و بیشتر در قالب تأثیر متغیرهای نقشی و اجتماعی آشکار می‌گردد.^۶

دومین عرصه تأثیرگذاری فرهنگ بر سیاست خارجی، تأثیر عوامل فرهنگی بر نهادها و ساختارهای حکومتی است. این ساختارها معمولاً در هر جامعه، با توجه به ساختار فرهنگی آن جامعه شکل می‌گیرد و علی‌رغم همگنی ساختارهای حکومتی که به سبب گذار به توسعه‌یافتگی و ایجاد فرهنگ همسان و ساخت‌یابی نهادینگی در جوامع مردم‌سالار به وجود آمده است، عوامل فرهنگی هنوز نقش بسیار مؤثر و پنهانی را در این حوزه ایفا می‌کند. در این میان، نوع ساختار حکومت‌ها، تعامل آنان با سایر کارگزاران، جایگاه آنان در سیاست‌گذاری خارجی و نوع اندرکنش میان اعضاء و نهاد تصمیم‌ساز در سیاست خارجی بیش از هر عامل دیگری متأثر از شاخص‌های فرهنگی آن جامعه است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۳۴).

نقش فرهنگ ملی در پذیرش نوع حکومت، مشروعیت سیاسی و ماهیت روابط نهادها و ساختارها در چارچوب یک نظام سیاسی، یکی دیگر از حوزه‌های تأثیرگذاری فرهنگ بر ساختارهای حکومتی محسوب می‌شود. این مسئله که در جوامع مختلف با توجه به نوع نظام سیاسی و ریشه‌های مشروعیت‌بخشی آن متفاوت است، بر کنش‌های سیاسی در داخل و خارج از کشور نیز تأثیرگذار است؛ از این رو، نقش علمای دینی در نظام‌هایی با گفتمان دینی پررنگ‌تر است و جایگاه مهمی در سیاست‌گذاری خارجی و

داخلی دارند، درحالی‌که نقش آنان در سایر جوامع شاید چندان قابل ملاحظه نباشد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۳۵-۳۷).

از سوی دیگر، فرهنگ ملی بر فرایند سیاست‌گذاری خارجی و تعیین اولویت‌بندی، سطح‌یابی و یا ارزش‌گذاری اهداف سیاست خارجی نیز تأثیرگذار است. این مسئله حتی متأثر از برداشت‌ها و یا تفاسیری که از عناصر فرهنگی ارائه می‌شود، برون‌داد متفاوت سیاست خارجی را به وجود می‌آورد. چنانچه تأثیر متفاوت عناصر فرهنگی دو نحله اسلامی با رویکرد سلفی‌ها و تکفیری‌ها و رویکرد اسلام اعتدالی، سبب تفاوت و تباین جهت‌گیری‌های کلان و راهبردی و حتی تاکتیک‌های آنان شده و یکی را به تلاش در تحول عظیم و دفعی نظام بین‌الملل و تجدیدنظرطلبی در رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی در راستای تحکیم اصول و ارزش‌های سلفی و سنتی اسلامی واداشته و دیگری را به سیاست‌هایی با رعایت حفظ وضع موجود و بر اساس هماهنگی تعلیمات دینی و مقتضیات زمانی سوق داده است.

با توجه به مطالب گفته‌شده، فرهنگ ملی هر کشور از طریق تأثیرپذیری نخبگان از متغیرهای فرهنگی در فرایند سیاست‌گذاری، تعیین اولویت‌ها و سلسله مراتب اهداف ملی در سیاست خارجی، جهت‌گیری‌ها و راهبردهای کلان آن، تأثیرگذاری بر نوع تعاملات و اندرکش روابط آن کشور و سایر دولت‌ها در نظام بین‌الملل و همچنین نفوذ عناصر فرهنگی بر نهادها و سازمان‌های اجرایی سیاست خارجی و حتی با تأثیر آن از طریق فرهنگ توده و افکار عمومی جامعه بر نهادهای تصمیم‌گیرنده، بر سیاست خارجی یک کشور تأثیر گذارد.

۳. بنیادهای هویتی سیاست خارجی ایران

فرهنگ‌شناسان در بررسی فرهنگ ملی ایرانیان، سه لایه فرهنگی ایران «باستان»، «اسلامی» و «مدرن» را شناسایی کرده‌اند که هر یک شامل متغیرهای فرهنگی جداگانه و خاصی است (سروش، ۱۳۷۸، ص ۲۵). در واقع، این لایه‌های پیچیده و درهم‌تنیده فرهنگی با تحولات عمده فرهنگی ایران در طول تاریخ به وجود آمده و پس از ورود آریایی‌ها و فرهنگ ایران باستان، با گسترش دین اسلام در قرن هفتم میلادی و سپس

نفوذ فرهنگ غرب در قرن نوزدهم و بیستم در ایران، به یک مجموعه سه‌گانه فرهنگی تبدیل شده است. باین‌همه، اگرچه هیچ اتفاق نظری در مورد ماهیت، تعداد و علل ظهور متغیرهای فرهنگی در هریک از این لایه‌های فرهنگ ملی وجود ندارد، روابط متقابل این بافت هویتی، تعیین‌کننده اهداف و رفتار خارجی ایران و چگونگی اجرای آن بوده است؛^۷ زیرا از طریق این عناصر فرهنگی، تعریف از «خود»، «دیگران»، تصور از نقش «خود» در نظام بین‌الملل و ویژگی‌ها و عملکرد نخبگان و کارگزاران سیاست خارجی تعیین شده است. اولین لایه فرهنگ سیاسی ایران، یعنی فرهنگ ایران باستان، متعلق به دوران تمدن ایران در امپراتوری‌های ایرانی پیش از ورود اسلام به ایران است (جمالزاده، بی تا، ص ۱۵). در این دوره، فرهنگ ملی ایران متأثر از ژئوپلتیک ایران به‌عنوان مرکز تمدن و بزرگراه ارتباط تمدنی در آسیا و همچنین، متغیرهای ایدئولوژیک در قالب ادیان الهی ایرانیان و ساختار حکومت‌های ایرانی به وجود آمده است. در واقع، موقعیت ژئوپلتیک ایران و اسطوره‌ها، باورها، ارزش‌ها و اعتقادات تمدن ایران باستان- که متأثر از روحیه مذهبی ایرانیان است- در ساخت‌یابی فرهنگی ایران مؤثر بوده و متغیرهای فرهنگی‌ای را به وجود آورده است که هنوز هم تا حدودی به‌عنوان ویژگی ثابت فرهنگی ایرانیان پابرجا باقیمانده است و نقش مهمی در استمرار برخی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران دارد. این عناصر فرهنگی در سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی در قالب شئون‌سیسم ایرانی احیاء شده و بازسازی هویت باستانی ایران، محور سیاست خارجی «ناسیونالیسم مثبت» در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی و سپس «سیاست مستقل ملی» در دهه ۷۰ میلادی بوده است.^۸

فرهنگ اسلامی، دومین لایه فرهنگی ایرانیان، با ظهور اسلام و به‌ویژه با حمله اعراب به ایران و پذیرش این دین جدید توسط ایرانیان شکل می‌گیرد. در واقع، اگرچه امروزه اسلام در تفاسیر متعددی شناخته می‌شود، در آن دوران، کلیات اسلام و ارزش‌های آنکه در برخی از موارد با عناصر فرهنگی ایران باستان نیز همپوشانی داشت، مورد پذیرش مردم قرار گرفته و اسلام در ایران در دوره‌های بعد در قالب مذهب شیعه بومی گردیده است. بنابراین، ایرانیان با پذیرش دین اسلام و مذهب شیعه زمینه فرهنگی

جدیدی را آزمایش کردند که تأثیرات عمیق و شگرفی را در تفکر و رفتار آنان برجای گذاشت. این عناصر فرهنگی نقش مهمی در ساخت ذهنیت «خود» ایرانی مسلمان داشته و ظهور انقلاب اسلامی و سپس سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تبلور عینی برخی از شاخص‌های فرهنگی آن مانند اصل دعوت، نفی سبیل، تولی و تبری، تألیف قلوب و... بوده است (نخعی، ۱۳۷۶، ص ۲۸۱).

فرهنگ سیاسی مدرن، سومین لایه فرهنگی هویت ایرانیان محسوب می‌شود. این لایه فرهنگی که به معنای پذیرش برخی از عناصر فرهنگ غربی در میان ایرانیان است، به سبب عواملی مانند وزش نسیم تجدد و توسعه جوامع غربی به شرق و احساس عقب‌ماندگی در نزد ایرانیان به عنوان کانون تمدن‌های گذشته و تلاش آنان برای رهایی از عقب‌ماندگی، آغاز تعامل ایران و غرب با جنگ‌های ایران و روس، اعزام دانشجویان به خارج، جنبش مشروطه و تعامل حامی-پیرو در سیاست حکومت‌های پیشین تشکیل شده است. با ورود برخی از عناصر فرهنگ غربی به انباشته فرهنگی و تمدنی ایرانی-اسلامی، پارادوکس‌های فرهنگی و شکاف سنت-مدرنیته در ایران به وجود آمد (حائری، ۱۳۶۴، ص ۵۴). و با تعارض شاخص‌های فرهنگی ایرانی و عناصر فرهنگ غربی، کناکنش روشنفکران رسمی و موازی و حرکت دوری جوامع ایرانی و انحطاط و زوال سیاسی ایران آغاز گردید. باین‌همه، شرایط در حال گذار و انتقالی ایران از شاخص‌های اجتماعی سنتی به شرایط نوین در نظام بین‌الملل و تمایلات ایرانیان به احیای هویت ایرانی و اسلامی و نیاز آنان به علوم و فناوری غربی در این فرایند و همچنین، تحمیل برخی از هنجارها و ارزش‌های غربی در قالب رژیم‌ها و هنجارهای بین‌المللی سبب شده است که عناصر فرهنگ غربی تحت تأثیر دو لایه هویتی ایرانی و اسلامی، در ساخت سیاست خارجی ایران مؤثر باشد (زهیری، علیرضا، ۱۳۷۹، صص ۱۵۳-۱۷۵)؛ اما نقش آن در تکوین سیاست خارجی ایران همواره ثانوی و بیشتر تحت تأثیر دیگر لایه‌های فرهنگ سیاسی ایران بوده است و این مسئله سبب ابهام و پیچیدگی رفتار ایران در نظام بین‌الملل شده است. بر این اساس، در بررسی نقش فرهنگ ملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تنها به دو لایه فرهنگی ایران

باستان و اسلامی تأکید شده و به یک لایه فرهنگی جدیدی که در قالب هویت انقلاب اسلامی متبلور شده است نیز اشاره می‌شود.

۴. عناصر فرهنگی هویت ایرانی و تأثیر آن در سیاست خارجی ایران

اولین لایه فرهنگی ایرانیان با ورود آریایی‌ها به ایران بنا نهاده شده و تاکنون نیز در میراث فرهنگی ایرانی باقی مانده است. در واقع، اولین آریایی‌هایی که وارد ایران شدند، نشانه‌های فرهنگی خود را بر جامعه ایرانی عرضه کردند و سپس کدهای فرهنگی ایران باستان در پرتو عواملی مانند موقعیت جغرافیایی، عوامل زیست‌محیطی، اقتصادی، محیطی و اعتقادی شکل گرفتند. در این میان، اگرچه برخی از عناصر فرهنگی ایران باستان، پس از ظهور اسلام و تشکیل هویت ایرانی مسلمان، تحت تأثیر اصول اسلامی قرار گرفتند، این شاخص‌های فرهنگی در قالب مذهب تشیع احیاء شده و با هم‌نوایی و سازگاری با اصول اسلامی استمرار یافته است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، صص ۱۱۳-۱۱۴).
با این‌همه، هیچ اجماعی در ماهیت، چیستی و چگونگی عناصر فرهنگی ایران باستان وجود ندارد و پژوهشگران و فرهنگ‌شناسان هر یک عناصر متفاوتی را شاخص‌های فرهنگی آن دوره می‌دانند. علاوه بر این، هیچ توافقی نیز در مورد علل ظهور این شاخص‌های فرهنگی وجود ندارد. عناصر فرهنگی زیر مهم‌ترین عناصر فرهنگ ایران باستان است که فارغ از اختلاف نظر فرهنگ‌شناسان، جایگاه آنان در سیاست خارجی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۴-۱. سازگاری ایرانی (مدارا- تساهل و تسامح)

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های فرهنگی ایرانیان که به اعتقاد برخی از فرهنگ‌شناسان سبب بقای فرهنگ ایرانی نیز شده، سازگاری ایرانی است. این شاخص فرهنگی به اعتقاد برخی از آنان متأثر از موقعیت ژئوپلیتیک ایران در مسیر تجارت و تهاجم اقوام مختلف شکل گرفته است. در واقع، بر اساس پیشینه تاریخ ایران، این کشور همواره با هجوم اقوام یونانی، ترک، عرب، مغول، افغان و... مواجه بوده و در طول تاریخ ۲۵۰۰ ساله استقلال ایران، تنها ۷۰۰ تا ۸۰۰ سال سلطه خالص ایرانی وجود داشته است و در بقیه

ادوار تاریخ آن، اقوام دیگری بر آن حکومت کرده‌اند که تنها با عنوان سلطان ایرانی خوانده شده‌اند؛ از این رو، ایرانیان با همزیستی، همراهی و سازگاری با گروه‌های مختلف قومی- مذهبی توانسته‌اند هویت خود را حفظ کنند. از سوی دیگر، برخی از فرهنگ‌شناسان، سازگاری ایرانی را بازتاب نظام معیشتی ایرانیان و زندگی آنان در روستاها و سازگاری با مشکلات و ناملازمات زندگی دانسته و شرایط زندگی سخت سنتی روستایی را عامل نهادینه شدن سازگاری ایرانی دانسته‌اند (بازرگان، بی‌تا، ص ۳۵). به هر حال، روحیه مدارا و تساهل رفتاری در ایرانیان یک ویژگی ملی محسوب می‌شود و از گذشته باستان تاکنون نمونه‌های بسیاری از تعامل سازگاری کارگزاران حکومتی و یا توده‌های مردم ایران با دیگران مشاهده شده است؛ چنان‌که کوروش با اعلام آزادی دینی و اجتماعی، اولین منشور حقوق بشر را بنا نهاد و با سازگاری با ادیان دیگر به‌ویژه با آزاد گذاردن مردم سرزمین‌های فتح‌شده در مرام و مسلک خود، سازگاری ایرانی را اثبات کرد. از سوی دیگر، تعامل تساهل و تسامح محور توده‌های مردم ایران با اقوام و مذاهب مختلف نیز نشانه آشکار دیگری در سازگاری ایرانی است؛ چنان‌که شهر یزد، دارالعباد و شهر سنتی- مذهبی ایرانی، همواره کانون ادیان و مذاهب مختلف در طول تاریخ بوده است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، صص ۱۷۸-۱۷۹).

شاخص فرهنگی سازگاری ایرانی یک بازتاب کاملاً آشکاری در سیاست خارجی ایران داشته است. اولین و مهم‌ترین تأثیر آن در سیاست خارجی، همزیستی مسالمت‌آمیز با سایر کشورها و حفظ هویت ایرانی و توجه به همکاری با دیگران است. در واقع، سازگاری ایرانی، سیاست خارجی ایران را ملزم به پذیرش ساختار نظام بین‌الملل و الگوها و روندهای بین‌المللی کرده و امکان تعامل با سایر دولت‌ها را آسان نموده است. همچنین، این روحیه ملی، جهت‌گیری کلان نظام سیاسی ایران را در قالب راهبردهای تعهدآمیز و تلاش ایران در حفظ وضع موجود در نظام پویای بین‌المللی را متبلور می‌سازد. بر این اساس، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، همزمان با آرمان‌گرایی فعالانه بر عنصر مصلحت و ضرورت همزیستی مسالمت‌آمیز با سایر کشورها بر مبنای احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر توجه دارد.

از سوی دیگر، یکی دیگر از مهم‌ترین تأثیرات سازگاری ایرانی در سیاست خارجی، نهادینه شدن روحیهٔ محافظه‌کاری و وابسته به شرایط محیطی و سیاسی بودن کارگزاران سیاست خارجی است. این مسئله - که میان کارگزاران سیاست خارجی در دورهٔ پهلوی ظهور داشته - چالش ساختاری اساسی در نهادهای تصمیم‌گیری و اجرایی سیاست خارجی به وجود آورده است؛ زیرا با محافظه‌کاری و کتمان واقعیات توسط کارگزاران (به‌منظور حفظ جایگاه خود در نظام سیاسی)، پویایی و آینده‌نگری در ساختارهای تدوین و اجرای سیاست خارجی به حداقل ممکن کاهش یافته و در عمل، زمینهٔ ساخت سیاست خارجی عمودی و مسلط نخبگان فرادست و ناکارآمدی سیاست خارجی به وجود می‌آید. از سوی دیگر، سازگاری، محافظه‌کاری و گرایش‌های کاریزماتیک ایرانیان سبب می‌شود که الگوهای تصمیم‌سازی در سیاست خارجی ایران نیز معمولاً در قالب الگوهای رضایت‌بخش، فزاینده و بینش فوق‌العاده رهبران تدوین گردد؛^۹ از این رو، نقش جامعهٔ مدنی و کارگزاران غیرحکومتی در سیاست خارجی تضعیف گردد. انقلاب اسلامی به‌موجب بنیان‌های انقلابی و روشنگرانه‌اش تأثیر بسزایی در نقد این ویژگی داشته است.

۴-۲. پیوند دین و دولت (روحیهٔ مذهبی و نبرد خیر و شر)

تاریخ ایران هرگز از مذهب و روحیهٔ دین‌مداری ایرانی جدا نبوده و در ایران همواره مردم خدا را شاهد، حاضر و ناظر زندگی خود دانسته و این مسئله بر تمامی ابعاد فردی و اجتماعی زندگی آنان حاکم بوده است. در واقع، دینداری در تاریخ ایران همواره یک ارزش اجتماعی محسوب شده، از این رو، ایران مهد ظهور و پرورش ادیان الهی بوده و نهادهای اجتماعی و سیاسی با محوریت و مشروعیت دینی قوام یافته است. بنابراین، تعامل عناصر مذهبی و قدرت در ایران همزاد یکدیگر بوده و مشروعیت سیاسی دولت‌های ایرانی با محوریت دین تبیین گردیده است. بر این اساس، تصور فره ایزدی پادشاهان ایران شکل گرفته و نوعی اندرکش میان نیروهای حکومتی و مذهبی در حفظ مشروعیت نظام سیاسی در تاریخ ایران وجود داشته است (صادقی، ۱۳۸۷، ص ۲۶۳). از سوی دیگر، نظام سیاسی نیز، حمایت از دین را در سرلوحهٔ اقدامات خود قرار داده و

همواره امکانات لازم را برای حفظان دین مهیا نموده و از این طریق پیوند دین و دولت به رابطه دیالکتیک معناداری تبدیل شده است.

پیوند دین و دولت در ایران بازتاب گسترده‌ای در سیاست خارجی آن داشته است که در این میان، حفظ مشروعیت نظام سیاسی به‌عنوان پشتوانه مردمی سیاست خارجی و ارتقای قابلیت بسیج‌کنندگی، استخراجی و پاسخ‌گویی نظام سیاسی، مهم‌ترین کارویژه آن بوده است. از این‌رو، نظام سیاسی در ایران همیشه از توان بسیاری در تبیین اقدامات سیاست خارجی خود در چارچوب اصول دینی برخوردار بوده است. این مسئله به‌ویژه در بسیاری از تحولات تاریخی ایران باستان، با درهم‌تنیدگی تعاملات کارگزاران سیاسی و دینی تقویت شده و دیالکتیک منافع مشترک آنان را در تقابل با بحران‌های هویت و مشروعیت رقم زده است. از سوی دیگر، برخی از مفاهیم دینی نیز زمینه مناسبی را برای طرح و اجرای سیاست‌های داخلی و خارجی دولت‌های ایرانی به وجود آورده است، به‌گونه‌ای که مفاهیمی مانند نزاع خیر و شر - که یکی از پایه‌های اعتقادی ادیان باستانی ایرانی به‌ویژه زرتشت بوده و به‌صورت کاملاً صریح در اوستا در قالب جنگ اهریمن و اهورا مزدا از آن تعبیر شده - قابلیت اسطوره‌سازی، خلق دشمن و برون‌فکنی مشکلات داخلی و خارجی به دشمنان و حتی توجیه آغاز جنگ‌های عادلانه و مشروع را به وجود آورده است.

۳-۴. استمرار روحیه غرور ایرانی

احساس نیرومند غرور ایرانی نسبت به هویت باستانی سلسله‌های ایرانی و نفوذ امپراتوری آنان در بخش‌های وسیعی از جهان، یکی از ویژگی‌های ثابت فرهنگی ایرانیان در طول تاریخ بوده است. بر این اساس، ایرانیان همواره خود را حاملان سربلند فرهنگ ایران باستان دانسته و حتی در مواردی این مسئله سبب احساس عمیق برتری آنان نسبت به سایر همسایگان شده است که این مسئله از نظر فرهنگ‌شناسان غربی گاهی تا مرز نوعی استکبار فرهنگی نیز پیش رفته است.^{۱۰} از سوی دیگر، احساس استمرار فرهنگ باستانی در میان ایرانیان از حدود سه هزار سال پیش تاکنون - که در دوره‌هایی از تاریخ ایران با استیصال در مقابل نیروهای قدرتمند بیگانه همراه شده -

سبب ظهور نوعی دوگانگی در هویت ایرانیان شده است، به گونه‌ای که آنان در مقابل احساس مخرب عدم امنیت و حقارت ناشی از ناتوانی حکومت‌هایشان در اعمال حاکمیت بر سرنوشت خویش، به دنبال احیای دوره شکوه امپراتوری باستان ایرانی و سیطره فرهنگی آن در منطقه بوده‌اند (فولر، ۱۳۷۳، صص ۱۹-۲۲). بر این اساس، شخصیت ایرانی همواره مستعد پذیرش روحیه انقلابی‌ای در گذار از واقعیات تحمیلی کنونی به برساخته‌های ذهنی هویت تاریخی و باستانی خود بوده است. این مسئله در رفتار خارجی ایران در دوره‌های مختلف سبب گستردگی تعریف منافع، نقش و جایگاه خود در منطقه و احساس برتری نسبت به همسایگان ایران شده است. بنابراین، یکی از اصول ثابت سیاست خارجی ایران در دوره‌های مختلف، تلاش آن برای کسب جایگاهی درخور در منطقه - به عنوان حق مسلم خود - بوده؛ چنانچه در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ نیز ایران به عنوان قدرت اول منطقه آسیای جنوب غربی تعریف شده است.

۴-۴. گرایش‌های کاریزماتیک

ایرانیان همواره در طول تاریخ گرایش‌های کاریزماتیک داشته و شخصیت‌های کاریزمایی از سوی آنان مورد ستایش و تمجید قرار گرفته‌اند. این شاخص فرهنگی که ریشه در اعتقاد به فره ایزدی پادشاهان ایرانی داشته و در ادوار بعدی تاریخ ایران نیز بر اثر ناکامی دولت‌های ایران، تضعیف و یا تحقیر ملی و وابستگی دولت‌های ایرانی به استعمارگران تقویت شده، تأثیرات عمیقی در باورها و عملکرد ایرانیان و برداشت سایر جوامع از آنان داشته است (قاضی مرادی، ۱۳۸۰، ص ۴۵).

اولین تأثیر گرایش‌های کاریزماتیک در روحیه ملی، تبدیل رویکرد حاکم و محکوم مردم نسبت به رهبر نظام سیاسی، به تعامل توأم با مهر و محبت است. بر این اساس، رابطه افقی کارگزاران حکومتی و مردم نیز در قالب تعاملی دوجانبه شکل می‌گیرد. از سوی دیگر گرایش‌های کاریزماتیک سبب ظهور حس نوستالژیک جامعه ایرانی به ظهور یک کاریزما در راستای اجرای اصلاحات اساسی در جامعه و گذار از جامعه ازهم‌گسیخته به شرایط یوتوپیایی می‌شود.

۴-۵. فراگیری زیستن با قدرت آمره

یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین شاخص فرهنگی ایرانی که در ساخت هویت و رفتار ایرانیان تأثیر بسیاری داشته، فرهنگ آمریت بوده است. در واقع آمریت پدیده‌ای فراگیر در کلیه سطوح جامعه و فرهنگ غالب و عمومی مردم ایران باستان بوده است که اگرچه برخی از پژوهشگران آن را محصول حکومت‌های پادشاهی می‌دانند (احمدی، ۱۳۸۲، صص ۳۶-۹۰)، اما بسیاری از پژوهشگران آن را مسئله‌ای ریشه‌دار و عمیق در تاریخ ایران می‌دانند. این روحیه ملی خصلت‌های فرهنگی بسیاری را در قالب خرده‌شاخص‌های فرهنگی برای ایرانیان به وجود آورده که در مواردی در دوره‌های بعد در تاریخ ایران به شاخص‌های اصلی در تعیین افکار و رفتار مردم و سیاست داخلی و خارجی ایران و تعاملات درونی جامعه تبدیل شده است. از این رو، خلقیات بسیاری از کارگزاران سیاست خارجی متأثر از عنصر آمریت و تحکم بوده و اصلاحات و دگرگونی‌های اجتماعی و تجددمآبانه نیز تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر رفتار و کردار آنان بر جای نگذاشته و تنها در جنبش مشروطه و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، این سنت فکری- رفتاری ایرانیان متحول گردیده است.

۴-۶. منجی‌گرایی

ظهور منجی برای اصلاح جامعه و گذار آن به آرمان‌شهری زمینی، یکی دیگر از ویژگی‌های فرهنگی ایران باستان است که متأثر از روحیه مذهبی ایرانیان و حس نوستالژیک آنان برای احیای شکوه امپراتوری ایران باستان به وجود آمده است. بر این اساس، ایرانیان باستان همواره در رویارویی با مشکلات داخلی و خارجی در آرزوی ظهور منجی و برطرف شدن مشکلات جامعه با ظهور او بوده‌اند. این مسئله سبب تقدیرگرایی، تسلیم‌پذیری و فرهنگ قضا و قدری در جامعه شده و واکنش‌های منفعلانه در برخورد با رویدادها و تحولات داخلی و بین‌المللی را به وجود آورده و به فرهنگ تبعی در جامعه سنتی ایران دامن زده است. از سوی دیگر، بازتاب این ویژگی ملی، امکان توجیه نارسایی سیاست خارجی را برای دولت‌ها به وجود آورده است. در واقع،

این مسئله سبب شده تا علاوه بر فرهنگ قضا و قدری که در جامعه ایرانی در مقابله با رویدادها و تحولات داخلی و خارجی به وجود آمده است، عملاً آنان را به اتخاذ سیاست‌های منفعلانه و پذیرش آمریت و فرهنگ تبعی سوق دهد (ازغندی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۹). همچنین، ناکارآمدی نظام سیاسی و سیاست‌های داخلی و خارجی دولت‌ها به امید ظهور منجی توجیه و تبیین گردد. علاوه بر این منجی‌گرایی و انتظار، استمرار در مقام یک فرهنگ باستانی و غرور فرهنگی و قومی را نیز به دنبال داشته و گرایش ناسیونالیستی را تقویت کرده است.

از سوی دیگر، باید توجه داشت که اگرچه انتظار مصلح یا منجی، شاخص مشترک فرهنگ ایران باستان و عصر اسلامی است، رویکرد متفاوتی نسبت به آن در این دو دوره تاریخ ایران وجود داشته است. در واقع، منجی‌گرایی در ایران باستان در قالب انتظار منفعل (منفی)، در جامعه و نخبگان آن، روحیه‌ای انفعالی، تخدیری و تبعی ایجاد کرده و عملاً جامعه را به ایستایی و پذیرش سیاست‌های دولت و حتی توجیه آن سوق داده است؛ اما انتظار در دوره اسلامی با تفسیری فعال و پویا (مثبت) و به معنای زمینه‌سازی برای ظهور حضرت مهدی (عج)، روحیه‌ای انقلابی و فعال به سیاست خارجی ایران داده است. بر این اساس، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز در دوره‌های مختلف از تفسیر فعال و ایجابی ارائه شده متأثر بوده است.

جدول ۱. شاخص‌های فرهنگی ایران باستان و بازتاب آن در سیاست خارجی ایران

عناصر فرهنگی	بازتاب شاخص‌های فرهنگ ایرانی در سیاست خارجی
سازگاری ایرانی	۱. همزیستی مسالمت‌آمیز با سایر کشورها با حفظ هویت ملی و تأکید بر همکاری با دیگران
	۲. جهت‌گیری تعهدآمیز استراتژی کلان نظام در سیاست خارجی
	۳. پذیرش انتقادی ساختار نظام بین‌الملل، الگوها و روندهای بین‌المللی
	۴. روحیه وابسته به شرایط کارگزار سیاست خارجی
	۵. نفی آینده‌نگری در تدوین، تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی
	۶. پیگیری الگوهای تصمیم‌گیری رضایت‌بخش و فزاینده
	۷. کاهش نقش جامعه مدنی و کارگزاران غیرحکومتی در تصمیم‌سازی و

عناصر فرهنگی	بازتاب شاخص‌های فرهنگ ایرانی در سیاست خارجی
	اجرای سیاست خارجی
پیوند دین و دولت (روحیه مذهبی و نبرد خیر و شر)	<ol style="list-style-type: none"> ۱. مشروعیت نظام سیاسی ۲. توجیه و تبیین ساز اقدامات سیاست خارجی ۳. افزایش توان بسیج‌کنندگی و ظرفیت نظام در توانایی‌های استخراجی و پاسنخگویی ۴. امکان تصویرسازی از طریق خلق اسطوره نبرد خیر و شر
گرایش‌های کارزماتیک	<ol style="list-style-type: none"> ۱. حس نوستالژیک نسبت به ظهور کاریزما ۲. پذیرش شخصیت‌های کارزماتیک ۳. کاهش نقش جامعه مدنی در مقایسه با نقش دولت
استمرار در مقام یک فرهنگ باستانی و غرور فرهنگی	<ol style="list-style-type: none"> ۱. نگرش جهانی و فراوطنی در سیاست خارجی و تعریف گسترده از منافع، نقش و جایگاه خود در منطقه ۲. احساس پیشگامی نسبت به سایر همسایگان ۳. حس نوستالژیک احیاء شکوه امپراتوری باستانی ایرانی و نفوذ در منطقه ۴. آمادگی پذیرش روحیه انقلابی برای گذار از واقعیات تحمیلی کنونی
فراگیری زیستن با قدرت آمره	<ol style="list-style-type: none"> ۱. بیگانه‌ستیزی ۲. فردیت و ضعف اجماع و کارگروهی ۳. کاهش روحیه ناسیونالیستی و ملی‌گرایانه ۴. ضعف رسمیت در فرایند شکل‌گیری نهادها و برقراری رابطه به جای ضابطه ۵. تعمیق شکاف دولت و ملت ۶. تصمیم‌گیری از بالا در فرایند تصمیم‌سازی ۷. عدم بازخورد در دستگاه سیاست خارجی ۸. انتقاد از شرایط موجود
منجی‌گرایی منفی ^{۱۱}	<ol style="list-style-type: none"> ۱. رواج فرهنگ قضا و قدری ۲. استمرار در مقام یک فرهنگ باستانی و غرور فرهنگی و قومی ۳. تقویت روحیه و گرایش‌های کارزماتیک ۴. امکان توجیه نارسایی‌های سیاست خارجی

۵. بازتاب هویت اسلامی در ساخت سیاست خارجی

با ورود اسلام به ایران و پذیرش آن توسط ایرانیان، دومین لایه فرهنگی و هویتی ایرانیان نیز شکل می‌گیرد. این لایه هویتی که در قالب مذهب تشیع در میان ایرانیان پذیرفته می‌شود، متأثر از هنجارها و ارزش‌های اسلامی و بنیادهای کلی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و فرجام‌شناسی اسلامی تکوین می‌یابد. بر این اساس، هویت اسلامی نیز مانند فرهنگ ایران باستان به زمینه‌های ذهنی و رفتاری ایرانیان افزوده شده و بالتبع، در حوزه سیاست خارجی ایران نیز تأثیرات بسیاری بر جای گذاشته است.

با این همه، باید توجه داشت که علی‌رغم وجود وحدت و اجماع در شاخص‌های گفتمان فرهنگ اسلامی، بررسی عناصر فرهنگی آن و چگونگی تأثیرگذاری آن در سیاست‌گذاری، بدون تضییق نوع تفسیر و معنای ماهوی و مفهومی از آن، سقوط در مغالطات اشتراک لفظ و معناست؛ زیرا نگرش‌های متفاوت از اسلام هر یک جلوه‌های متنوعی از آن را به نمایش گذاشته و مسلماً رویکرد اسلام انقلابی با اسلام محافظه‌کار و یا اسلام یکتانگار دینی و معرفتی با اسلام متکثر و پلورالیست تأثیرات متفاوتی در سیاست خارجی دارد چنان‌که این مسئله را می‌توان در تمایز اسلام آمریکایی و اسلام ناب محمدی از دیدگاه امام(ره) و یا جهت‌گیری‌های متفاوت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و بسیاری از کشورهای اسلامی و سمت‌گیری‌های متفاوت و حتی متعارض در جنبش‌های اسلامی معاصر مشاهده کرد. از سوی دیگر، سیاست خارجی ممکن است تحت تأثیر این نگرش‌های متفاوت و متأثر از سایر عوامل مؤثر در تصمیم‌گیری، نوعی تلون گفتمانی را نیز تجربه کند. در این میان، مهم‌ترین شاخص‌های فرهنگ و هویت اسلامی و تأثیر آن در ساخت‌یابی سیاست خارجی ایران را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۵-۱. پیوند دین و سیاست (سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست)

گزاره عینیت واحد سیاست و دیانت در اسلام و ایران، شاه کلید ایدئولوژی اسلامی و پیوند دو حوزه دین و سیاست است. در واقع، اگرچه در تاریخ ایران همواره دو رویه عملی متعارض مداخله و عدم مداخله علماء در سیاست وجود داشته، وحدت نظری و اجماعی همزادی دین و سیاست در سیره پیامبر(ص) در میان علماء مطرح بوده است. بنابراین، اگرچه برخی از علماء و فقهاء پس از ورود اسلام به ایران و در دوره غیبت قائل به عدم مداخله دین در امر حکومت جز برای اصلاح و بهبود اوضاع مردم و یا عدم امکان استقرار حکومتی دینی در جامعه بوده‌اند، جنبش‌های اصیل تاریخ ایران به‌ویژه در تاریخ معاصر که همواره با صبغه‌ای مذهبی همراه بوده است، نشان می‌دهد که علماء همواره به مقوله سیاست توجه داشته و دین و سیاست تعاملات نزدیکی با یکدیگر داشته‌اند. این مسئله به‌ویژه با طرح نظریه ولایت فقیه و برداشته شدن خلأ نظری تشکیل حکومت اسلامی و سپس، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و استقرار نظام جمهوری اسلامی سبب تلفیق کامل ایدئولوژی اسلامی و سیاست شده و یگانگی دین و سیاست را به دنبال داشته است (دهشیری، ۱۳۸۰، صص ۱۸۶-۲۰۰).

پیوند دین و سیاست در ایدئولوژی اسلامی اصل اولیه و زیربنایی سازنده سیاست خارجی محسوب می‌شود. بر این اساس، اولین و مهم‌ترین تأثیر آن در سیاست خارجی یک نظام سیاسی، در رویکردهای ایدئولوژیک آن نظام به سیاست خارجی، جهت‌گیری تجدیدنظرطلبانه آن در نظام بین‌الملل و برداشت‌ها، اصول و اهداف هماهنگ آن با دین (با تأکید بر اهداف فراملی و جهان وطنی) مشاهده می‌شود. از این رو، در تعامل یک دولت اسلامی با سایر کشورهای جهان، تقسیم‌بندی دینی از جایگاه و نوع روابط خارجی اهمیت می‌یابد و با اصطلاحات دارالاسلام، دارالکفر، دارالحرب، دارالذمه، دارالعهد، دارالهدنه، و... حدود و اولویت روابط خارجی تعیین می‌گردد.^{۱۲} در واقع، در جهان‌بینی اسلامی، معیارشناختی و ارزش‌گذاری بر اساس مرزهای ملی صورت نمی‌گیرد بلکه از منظر ایمان به اسلام، دو قلمرو دارالاسلام و دارالکفر از یکدیگر مجزا می‌شود. بر این اساس، دارالاسلام به‌مثابه هسته اولیه تشکیل امت واحده اسلامی تعیین

و سرزمین ایران در قالب یک هویت کلان به نام دارالاسلام قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، تابعیت ایرانی در فرهنگ اسلامی نه تابعیت ملی که تابعیتی مذهبی قلمداد می‌شود و نوع رفتار آن با دنیای خارج نیز بر اساس تعامل با دارالاسلام و دارالکفر متمایز می‌گردد. از سوی دیگر، این مسئله سبب نوعی مشروعیت‌زدایی از نظام بین‌الملل و هنجارهای آن می‌شود و چالش آرمان‌گرایی - واقع‌گرایی یا برون‌گرایی - درون‌گرایی در سیاست خارجی ایران را به وجود می‌آورد (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ص ۲۲). همچنین، اهدافی مانند ظلم‌ستیزی، مبارزه با استکبار و حمایت از مستضعفان نیز در سیاست‌های اعلامی و اعمالی نظام سیاسی جایگاه محوری پیدا می‌کنند چنان‌که حمایت از ملت مظلوم فلسطین و مبارزه با اسرائیل، به یکی از اصول ثابت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است.

۲-۵. قاعده «نفی سبیل»

آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» که به آیه نفی سبیل معروف شده است و بر لزوم حفظ برتری مسلمین بر کفار و یا مبارزه با تسلط کافران بر مؤمنان تأکید دارد، یکی دیگر از مهم‌ترین شاخص‌های ایدئولوژی اسلامی است. بر اساس این آیه، نفی سلطه بیگانگان و یا مبارزه با نظام سلطه از اولویت سیاست خارجی اسلامی است. این آیه که با تفاسیر متفاوتی ارائه شده، بیشتر در دو قالب تکوینی و تبیینی ارزیابی گردیده و در نگرش عمل‌گرایانه آن به تلاش در مقابله با سلطه کفار و سد نفوذ آنان در جامعه اسلامی اطلاق شده است (سجادی، ۱۳۸۳، صص ۵۶-۶۰). از این رو، نفی سبیل ماهیت تعاملات یک دولت اسلامی با سایر کشورها را تعریف کرده و با مسدود کردن راه هر نوع نفوذ و سلطه کفار بر جوامع اسلامی در حوزه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و نظامی، به معنای نپذیرفتن تحت‌الحمایگی، نفی ظلم و استبداد و استعمار، جایز نبودن مداخله بیگانگان در امور داخلی کشور اسلامی و تصمیم‌گیری سیاسی، تسلط مسلمین بر مقدرات و تدبیرات نظامی، عدم وابستگی اقتصادی و جلوگیری از نفوذ فرهنگی کفار بر آنان است.

بنابراین، بر اساس قاعده نفی سبیل، عدم پذیرش ساختار نظام بین‌الملل و الگوها و رویه‌های معمول آن- که موجب سلطه کفار بر مسلمین است- اولین بازتاب عینی سیاست خارجی اسلامی است. از سوی دیگر، نفی سبیل با رویکردی واقع‌بینانه و انتقادی به نظام بین‌الملل، بیشینه‌سازی قدرت دولت اسلامی را در راستای مقابله با سلطه بیگانگان تجویز می‌کند و سبب نوعی عمل‌گرایی در سیاست خارجی می‌گردد. علاوه بر این، با اهتمام به این اصل و تلاش در نفی سلطه کافر بر مسلم، تمرکزگرایی، دولت‌سالاری و بیگانه‌گزینی و دشمن‌ستیزی نیز در سیاست خارجی دولت اسلامی متبلور می‌گردد. این مسئله به‌ویژه با توجه به سابقه تاریخی استعمار غیرمستقیم ایران در گذشته از اهمیت بیشتری در سیاست خارجی ایران برخوردار می‌شود.

۳-۵. اصل تولّا و تبرّا

یکی دیگر از عناصر ایدئولوژی اسلامی که نقش مهمی در ماهیت و چگونگی روابط یک دولت اسلامی در نظام بین‌الملل دارد، اصل «تولّا و تبرّا» است. تولی در اصطلاح به معنای دوستی دوستان خدا و برقراری رابطه و اولویت تعامل با آنان در روابط خارجی یک دولت اسلامی است و «تبرّا» نیز بیزاری از دشمنان خدا و مقابله با کفار است. بر اساس این اصل، معیار تقسیم‌بندی کشورهای جهان در سیاست خارجی اسلامی به شش دسته کشورهای مسلمان: برادر، بی‌طرف و یاغی و کشورهای کافر: دوست، بی‌طرف و متخاصم ارائه می‌گردد و نوع تعامل با هریک از آنان نیز تبیین می‌شود.

جدول ۲. معیار تقسیم‌بندی کشورهای جهان در سیاست خارجی دولت اسلامی

کافر	مسلمان
دوست	برادر
بی‌طرف	بی‌طرف
متخاصم (دشمن)	یاغی

از سوی دیگر، تولاً و تبراً، نوع، اولویت و چگونگی برقراری و تداوم روابط سیاسی یک دولت اسلامی و سایر دولت‌ها را تعیین می‌کند، و عملاً اتحاد دوستان و ائتلاف دشمنان را تعریف می‌نماید، به گونه‌ای که در سیاست خارجی اسلامی اولویت روابط خارجی با کشورهای جهان اسلام، همسایگان منطقه‌ای و سپس، دولت‌های فرامنطقه‌ای دارالکفر است (دهشیری، ۱۳۸۰، صص ۲۱۷-۲۲۴).

۵-۴. شهادت‌طلبی، انتظار و منجی‌گرایی

شهادت‌طلبی در اسلام در چارچوب ابواب فقهی و بر اساس اصل جهاد تعریف شده است. این مسئله در باب جهاد و با تأکید بر جایگاه و منزلت شهادت به‌عنوان عملی که والاتر از آن فضیلتی وجود ندارد، برشمرده شده و در مذهب تشیع با نماد عاشورا عجین شده است و از این رو، از جایگاه بسیار مهمی در ایدئولوژی اسلامی برخوردار بوده و معیار پایداری مذهب تشیع گردیده است. از سوی دیگر، ارتباط این مقوله با اعتقاد به ظهور امام زمان (عج) و نبرد نهایی حق و باطل و گسترش عدالت در جهان - همان‌گونه که ظلم آن را فراگرفته است - ظرفیت فرهنگی و اعتقادی مذهب تشیع را به نیروی بالفعل فعالیت‌های انقلابی تبدیل کرده است (دهشیری، ۱۳۸۰، ص ۱۲۳)؛ زیرا که از نظر شیعه برخلاف منجی‌گرایی و انتظار که در فرهنگ ایران باستان نیز وجود داشته، منجی حاضر و ناظر است و با آماده شدن زمینه‌های ظهور، قیام خواهد کرد. از این رو، سه مقوله شهادت‌طلبی، انتظار و منجی‌گرایی محور فعالیت‌های عمل‌گرایانه و پیشرو در تحول ساختارهای سیاسی بین‌المللی محسوب می‌شود. از سوی دیگر، همراستایی منجی‌گرایی، انتظار و شهادت‌طلبی در مذهب تشیع، سبب ظهور و گسترش تفکر احدی‌الحسین در آنان شده که این اعتقاد شالوده عمل‌گرایی و فعال‌گرایی اسلامی را عملاً سبب شده است. از این رو، شهادت‌طلبی و انتظار عملاً سبب تغییر رویکرد انفعالی منجی‌گرایی در فرهنگ ایران باستان، به انتظار فعال و پویا و انقلابی‌گری حرفه‌ای شده و گرایش‌های کاریزماتیک را نیز تقویت کرده است. علاوه بر این، این عناصر فرهنگی، بسیج توده‌ای و حمایت افکار عمومی از سیاست‌های داخلی و خارجی دولت را افزایش داده و مشروعیت اقدامات دولت اسلامی را تضمین کرده است.

۵-۵. اصل دعوت

«اصل دعوت» یکی از مهم‌ترین اصول اساسی اسلامی است که ماهیت روابط خارجی را از دیدگاه اسلام تبیین می‌کند. این اصل به دلیل رسالت جهانی دین اسلام - به عنوان آخرین دین الهی، در قالب سعادت همه انسان‌ها و ضرورت تبلیغ آن بر اساس چشم‌انداز نهایی پیروزی حق بر باطل - نوعی تکلیف سیاسی و دینی برای دولت اسلامی محسوب می‌شود (قزوینی، ۱۳۷۴، ص ۶۶). از سوی دیگر، اصل دعوت با دو نگرش تبیینی و ترویجی، ماهیت و چگونگی دعوت یا جهاد و همچنین، صدور انقلاب را نیز مشخص می‌کند.^{۱۳} با این همه، فارغ از اختلاف نظری و عملکرد هر یک از این دو دیدگاه در سیاست خارجی، اصل دعوت با عدم پذیرش هنجارهای بین‌المللی و نظام سلطه جهانی، بر وضع رژیم‌های جدید بین‌المللی تأکید کرده و با هنجارسازی نوین در ساختارهای بین‌المللی، به دنبال رژیم‌های عادلانه جهانی است. از سوی دیگر، اعتقاد به اصل دعوت سبب ظهور نهادهای موازی همراستا با سازمان‌های تخصصی تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی در جهت تبلیغ اصول اسلامی شده و این مسئله به تکثیر نهادهای مؤثر در سیاست خارجی دامن می‌زند. علاوه بر این، در پرتو اصل دعوت و تصور جامعه آرمانی امت واحده اسلامی، توجه به همگرایی جهان اسلام و اولویت روابط ملت‌سارانه بین‌المللی و تقویت منجی‌گرایی و شهادت‌طلبی نیز شاخص اصلی برون‌داد سیاست خارجی می‌گردد. از سوی دیگر، در اصل دعوت با تأکید بر ماهیت صلح محور روابط خارجی اسلام، جهاد نیز تنها به عنوان لازمه استقرار عدالت اجتماعی و رفع ظلم در جوامع بشری ارزیابی می‌شود؛ زیرا صلح تنها در پرتو عدالت استقرار می‌یابد. بنابراین، ارزش عدالت، که ریشه‌هایی در فرهنگ ایران باستان داشته و در فرهنگ اسلامی و به خصوص شیعی مورد تأکید قرار گرفته است، به عنوان یک عنصر بارز هویت اسلامی شکل می‌گیرد. این مسئله سبب می‌شود که عدالت‌جویی و تأکید بر حمایت از مستضعفان یا جنبش‌های عدالت‌گرا به یکی از اصول سیاست خارجی تبدیل شود.

۶-۵. اصل ولایت

ولایت شالوده بنیادین تفکر شیعی در طول تاریخ حیات آن بوده است. این مسئله با احیای جریان اسلامی در نهضت امام خمینی (ره) و ارائه نظریه ولایت فقیه در دوران غیبت و پیوند حکومت و دیانت، محور سیاست‌های داخلی و خارجی دولت اسلامی قرار گرفته است (محمدی، ۱۳۷۷، ص ۴۰). بر این اساس، جهت‌گیری کلان سیاست خارجی نیز از منظری دینی و ایدئولوژیک تعریف شده و نقطه تمرکز تدوین، تصمیم‌سازی و ماهیت تعاملات در روابط خارجی متأثر از آن شکل گرفته است. از سوی دیگر، اصل ولایت- شاخص اصلی اسلامی و شیعی- توان بسیج توده‌ای و شهادت‌طلبی را نیز افزایش می‌دهد و همزمان به تقویت قدرت نرم و سخت سیاست خارجی کمک می‌کند.

۷-۵. تألیف قلوب

برقراری پیوند معنوی با سایر کشورها یا اصل تألیف قلوب، یکی دیگر از بنیان‌های ایدئولوژی اسلامی است. در واقع، اگرچه این اصل در ظاهر به ابزار سیاست خارجی فروکاسته می‌شود، دو معنای فقهی و سیاسی این اصل به آن جایگاه مهمی در سیاست خارجی می‌دهد (نخعی، ۱۳۷۶، ص ۲۰۹). این دو معنا عبارت‌اند از:

الف. در بعد فقهی: تألیف قلوب حمایت از مسلمین ضعیف‌الاراده و ضعیف‌الایمان، و یا کافران غیرمتخاصم است که در راستای منافعشان حاضر به همکاری با دولت اسلامی شده‌اند.

ب. در بعد سیاسی: این اصل به معنای لزوم کمک‌رسانی و با حمایت از برخی دولت‌ها در راستای تحبيب قلوب آنان و یا جلوگیری از اتحاد این دولت‌ها و سایر دولت‌های مخالف نظام اسلامی و ضرورت پشتیبانی از نهضت‌های آزادی‌بخش مسلمان و غیرمسلمان- که در نظام بین‌الملل به فعالیت علیه استکبار و استعمار دست زده‌اند- است.

بر اساس این تعاریف از تألیف قلوب، این اصل در تعیین روابط خارجی یک دولت اسلامی با سایر دولت‌ها با رویکردی ایدئولوژیک و واقع‌نگر مؤثر است. از این رو، تألیف قلوب زمینه تشکیل اتحادهای پایدار و ائتلاف‌های موقتی در سیاست خارجی را به وجود می‌آورد و اولویت روابط با برخی دولت‌های انقلابی، ضد سلطه و جنبش‌های آزادیبخش را در سلسله‌مراتب اهداف ملی تعیین می‌کند.

۵-۸. حفظ مصلحت دولت اسلامی

بر اساس اصول اساسی اسلامی، حفظ یک نظام اسلامی از اوجب واجبات است. این مسئله در کنار ضروریات واقع‌گرایانه تحمیلی نظام بین‌الملل بر یک دولت اسلامی، اصل حفظ مصلحت دولت اسلامی را به وجود می‌آورد. بر مبنای این اصل، مصلحت یک دولت اسلامی اقتضا می‌کند تا در شرایطی در گذار از چالش آرمان‌گرایی-واقع‌گرایی، سیاست خارجی دولت اسلامی بر اساس ضرورت بقای آن دولت، ماهیتی واقع‌گرایانه پیدا کند و به سازگاری با هنجارها و اصول نظام بین‌الملل منجر شود. از سوی دیگر، در تفسیر مصلحت دولت اسلامی ممکن است اولویت بر حفظ ارزش‌ها و قواعد اسلامی و جلوگیری از نفوذ بیگانگان تلقی شود و سیاست‌های آرمان‌گرایانه دولت اسلامی برخلاف واقعیات نظام بین‌الملل پیگیری شود (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ص ۲۳).

جدول ۲. شاخص‌های فرهنگی (ایدئولوژی) اسلامی و بازتاب آن در سیاست خارجی ایران

عناصر فرهنگی (مؤلفه‌های ایدئولوژی)	بازتاب شاخص‌های ایدئولوژی اسلامی در سیاست خارجی
پیوند دین و سیاست	۱. تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلامی ۲. جهت‌گیری تجدیدنظرطلبانه به‌عنوان استراتژی کلان نظام ۳. ایدئولوژی تعیین‌کننده نوع و میزان روابط با سایرکشورها در چارچوب دارالاسلام، دارالکفر، دارالذمه و... ۴. پذیرش اهداف فراملی (ایدئولوژیک و دینی) در سیاست خارجی ۵. تقویت نقش کارگزاران دینی جامعه مدنی در سیاست‌خارجی به‌عنوان نهادهای حکومتی و پشتیبان نظام
اصل نفی سبیل	۱. عدم پذیرش ساختار نظام بین‌الملل، الگوها و روندها، رژیم‌های بین‌المللی ۲. بیشینه‌سازی قدرت در راستای سد «نفی سبیل» ۳. نفی استعمار، استثمار، نظام سلطه‌گری و سلطه‌پذیری ۴. جلوگیری از نفوذ اجانب
تولاً و تبراً	۱. تقسیم‌بندی نوع روابط خارجی با کشورها و نوع تعاملات با آنان با اولویت همکاری با مسلمین ۲. عدم پذیرش الگوها و روندهای بین‌المللی و مقابله با هنجارهای بین‌المللی کنونی ۳. حمایت از جنبش‌های آزادیبخش (مستضعف در مقابل مستکبر) ۴. دفاع از حقوق همه مسلمانان جهان و تعهد برادرانه نسبت به مسلمین ۵. اتحاد و ائتلاف ملل اسلامی و وحدت اسلامی بین‌المللی ۶. تفکر امت واحده اسلامی و لحاظ اهداف فراملی در سیاست خارجی
شهادت‌طلبی، انتظار و مذهبی‌گرایی	۱. استمرار در مقام یک فرهنگ باستانی، غرور فرهنگی و قومی ۲. تقویت گرایش‌های کاریماتیک ۳. افزایش توان بسیج‌کنندگی و ظرفیت بالای استخراجی و پاسخ‌گویی نظام سیاسی ۴. تقویت روحیه احدی‌الحسنین و انتظار مثبت و فعال و پویایی حضور در صحنه با تئوری ایدئولوژیک
اصل دعوت	۱. نفی هنجارهای بین‌المللی و دعوت به رژیم‌های بین‌المللی عادلانه جدید ۲. تلاش در صدور انقلاب و تبلیغ آن با دو نگرش ترویجی و یا تبیینی

عناصر فرهنگی (مؤلفه‌های ایدئولوژی)	بازتاب شاخص‌های ایدئولوژی اسلامی در سیاست خارجی
	۳. تصور جامعه آرمانی امت واحده و دعوت به آن با تقویت تفکر منجی‌گرایی ۴. افزایش نهادهای تبلیغی در سیاست خارجی
اصل ولایت	۱. پیگیری مدل‌های تصمیم‌گیری رهیافت خرد و یا بینش فوق‌العاده رهبری ۲. افزایش توان بسیج توده‌ای در تداوم و پایداری سیاست خارجی و حمایت افکار عمومی از آن ۳. توجه به قاعدهٔ مصلحت
تألیف قلوب	۱. حمایت از سایر کشورها و حقوق آنان در نظام بین‌الملل ۲. همکاری مسالمت‌آمیز با کشورهای دیگر ۳. تمایز خودی و غیرخودی در تعاملات بین‌المللی دولت اسلامی ۴. محوریت ائتلاف‌سازی موقت و اتحاد پایدار در راستای منافع ملی ۵. اولویت به تعاملات با دولت‌های انقلابی و جنبش‌های آزادی‌بخش
حفظ مصلحت دولت اسلامی	۱. امکان گذار از چالش آرمان‌گرایی - واقع‌گرایی در سیاست خارجی ۲. تقویت رویکرد واقع‌گرایی و در مواردی آرمان‌گرایی در سیاست خارجی ۳. پذیرش برخی از هنجارها و اصول نظام بین‌الملل

۶. ظهور گفتمان هویتی انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر سیاست خارجی ایران

به‌طور کلی، سیاست خارجی ایران در دورهٔ پهلوی تحت تأثیر مستقیم دو متغیر فردی و سیستمی شکل گرفته است. به‌عبارت دیگر، سیاست خارجی ایران در این دوره بر پایهٔ ویژگی‌های شخصیتی نخبگان حاکم و تحولات نظام بین‌الملل به وجود آمده و متغیرهای نقشی، اجتماعی و ملی تأثیر کمی در سیاست خارجی داشته است. بر این اساس، شاخص‌های فرهنگی در سیاست خارجی ایران در دورهٔ پهلوی از اهمیت بسیاری برخوردار بوده و تأثیر زیادی نیز بر آن داشته است. با این وجود، فرهنگ ملی ایران در این دوره تنها در دو لایهٔ فرهنگی ایران باستان و غرب و در قالب شئونیسم ایرانی و شبه‌مدرنیسم غربی تعریف شده و اسلام و هویت اسلامی به‌منابه پدیده‌ای تحمیلی به سرزمین کوروش و داریوش و سرزمین هخامنشیان و ساسانیان نگریسته شده که هدفی جز تضعیف اصالت و هویت شفاف این مرز و بوم نیز نداشته است. بر

این اساس، نهادهای دولتی به منظور بازسازی هویت ملی تلاش کردند تا با بهره‌جویی از میراث فرهنگی تاریخی ایران به تبلیغ و اشاعهٔ باورهای ناسیونالیستی باستان‌گرا بپردازند و اسلام را به عنوان دگرایدئولوژیک، مسلمان ایرانی را به عنوان دگردرونی و اعراب را به مثابه دگرپیرونی خود تعریف کنند (تاجیک، ۱۳۸۳، صص ۳۴-۳۵). بنابراین، سیاست خارجی ناسیونالیسم مثبت در دههٔ ۵۰ و ۶۰ میلادی و سپس، سیاست مستقل ملی در دههٔ ۷۰ میلادی بر اساس این رویکرد فرهنگی شکل گرفت. در واقع، در این دوره رژیم پهلوی تلاش کرد تا با احیای حس نوستالژیک ایرانیان نسبت به ایران باستان و روحیهٔ مذهبی باستانی آنان و با استعانت از خداوند و روح حلول‌کردهٔ داریوش در شخص شاه، شاهنشاهی از دست‌رفتهٔ کوروش را از نو زنده کند.

از سوی دیگر، سیاست‌های اعمالی خارجی ایران نیز پشتوانه هویتی داشت، به‌گونه‌ای که تلاش ایران برای افزایش قدرت ملی و تبدیل شدن به هژمونی منطقه‌ای با هدف به رخ کشیدن برتری ایرانیان بر اعراب و استمرار در مقام یک فرهنگ باستانی و غرور فرهنگی صورت می‌گرفت. علاوه بر این، سازگاری ایرانی امکان تعامل استراتژیک با امریکا را فراهم آورده و گرایش‌های کاریزماتیک و استبدادی سیاست خارجی ایران نیز پویای فردگرایانه محمدرضا پهلوی در راستای دستیابی به شبه‌مدرنیسم غربی و احیای هویت ایرانی را تضمین کرد.

سیاست‌های داخلی و خارجی ایدئولوژیک گفتمان پهلوی سبب ظهور و تقویت جریان‌های اسلام‌گرایی شد که با هدف ضرورت احیاء و بازسازی هویت اسلامی تلاش می‌کردند. بر این اساس، در انقلاب اسلامی که اعتراضی اجتماعی و سیاسی علیه گفتمان مسلط شئون‌نیسم ایرانی و شبه‌مدرنیسم غربی بود، فرهنگ ملی ایران باستان و لایهٔ فرهنگی غربی، به عنوان دگرفرهنگی نظام جمهوری اسلامی تعریف شد و اصول ایدئولوژیک اسلامی در محور سیاست‌های اعلامی و اعمالی ایران قرار گرفت. بنابراین، با پیروزی انقلاب اسلامی، گفتمان هویتی جدیدی در ایران مسلط گردید که با ایدئولوژیک کردن بافت هویت اسلامی ایرانیان، جنبش اجتماعی جدیدی را به وجود آورد که اهداف و منافع ملی خود را بر اساس هویت ایدئولوژیک اسلامی و گفتمان در

حال گذار انقلابی که سر مقصد نهایی آن پیروزی نهایی حق بر باطل بود، تعریف می‌کرد. در این گفتمان هویتی جدید که می‌توان آن را گفتمان هویتی انقلاب اسلامی نامید، نظام جمهوری اسلامی ایران مقدمه و زمینه‌ای برای تحقق اهداف کلان سیاسی و ایدئولوژیک اسلامی و جزئی از آن تلقی می‌شود و نوعی تعامل بین آن دو تعریف می‌گردد؛ به عبارت دیگر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از سنتز دیالکتیک لایه‌های هویتی ایرانی، اسلامی، مدرن و عناصر گفتمان انقلاب اسلامی شکل گرفت. این بستر هویتی، تحت تأثیر ساختارهای مادی و هنجارهای نظام بین‌الملل، هویتی فراگیر، ایدئولوژیک و در حال گذار انقلاب اسلامی، نقش‌ها، منافع ملی و فراملی ایران و سیاست خارجی اعلامی و اعمالی آن را پدید آورد (شکل پایین). بر این اساس، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران محصول تعامل پویای ساختارهای مادی و معنایی است که در بستر یک ابرگفتمان هویتی به نام گفتمان انقلاب اسلامی شکل می‌گیرد.

با توجه به این تغییر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از یک سو، بازتاب عینی اصول ایدئولوژی اسلامی است که در قالب ابرگفتمان انقلاب اسلامی و اصولی مانند «نه شرقی و نه غربی»، عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر، اتحاد و ائتلاف ملل اسلامی، حمایت از مستضعفان در هر نقطه از جهان، نفی ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، جلوگیری از نفوذ اجانب و نفی وابستگی خارجی شکل گرفته است و از سوی دیگر، تحت تأثیر شاخص‌های فرهنگی ایرانی، اسلامی و مدرن و ساختارهای مادی قرار دارد که در نگرش و جهت‌گیری کارگزاران و نخبگان سیاست خارجی و چرخش گفتمانی آن و ظهور خرده‌گفتمان‌های سیاست خارجی تأثیرگذار است. بر این اساس است که در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نوعی پیوند ژئواستراتژی و ایدئواستراتژی وجود دارد که در آن، علاوه بر عناصر فرهنگ ایرانی و مدرن، عناصر فرهنگ اسلامی و ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی آن ایدئولیزه و عملیاتی شده و بر این اساس جهت‌گیری‌های کلان و خرد سیاست‌گذاری داخلی و خارجی ایران شکل گرفته است. با توجه به مجموع این عوامل، جمهوری اسلامی ایران به دلیل

رویکرد جنبشی و فرادولتی آن در تقابل با محیط رئالیستیک نظام بین‌الملل و گفتمان‌های درونی متفاوت سیاست خارجی، در چالش آرمان‌گرایی- واقع‌گرایی قرار گرفته و در دوره‌های مختلف سیاست خارجی ایران، رویکرد نوسانی و سینوسی میان پراگماتیسم و ایدئالیسم داشته است. با این‌همه، ماهیت گفتمان هویتی انقلاب اسلامی به‌عنوان جنبش در حال گذار ایدئولوژی اسلامی، سبب شده است که رفتارهای خارجی ایران نیز علی‌رغم تغییرات سیستماتیک نظام بین‌الملل و یا تحولات درونی در جمهوری اسلامی و تسلط جریان‌های سیاسی با نگرش‌های متفاوت در ایران، تنها بر پایه محاسبات عقلانی سود و زیان مادی و یا تغییر گفتمان‌های سیاسی درونی، قابل تبیین نباشد و علی‌رغم برخی برون‌دادهای متفاوت سیاست خارجی، اصول و ماهیت کلی رفتار خارجی ایران ثابت باشد. از این‌رو، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را نمی‌توان بر اساس نظریه‌های خردگرایانه نواقع‌گرایی و با نتولیرالیستی توضیح داد بلکه تنها آن را بر اساس نقش گفتمان هویتی انقلاب اسلامی در ساخت و بازتولید اهداف و منافع ملی ایران در شرایط مختلف می‌توان تبیین کرد.

جمع‌بندی

بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به دلیل ماهیت پیچیده، متکثر و مبهم لایه‌های فرهنگی و هویتی آن، بر اساس رهیافت‌های نظری خردگرایانه در روابط بین‌الملل، سبب نوعی تقلیل‌گرایی و توجه به برخی از ابعاد رفتاری ایران شده و ما را از فهم کلیت رفتاری آن و ماهیت جزئی هریک از اقدامات داخلی و خارجی آن بازمی‌دارد. از این‌رو، در بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید با گزینش رهیافت‌های تفسیری مانند سازه‌گرایی و فهم هویت ایران («خود» و «دیگری»)، به ارزیابی اهداف و منافع ملی و سپس برون‌داد سیاست خارجی آن پرداخت. از سوی دیگر، برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید به چهار لایه هویتی ایران باستان، اسلامی، مدرن و انقلاب اسلامی توجه کرد؛ زیرا علی‌رغم تسلط هویت انقلاب اسلامی در سیاست خارجی کنونی ایران، شاخص‌های هویتی هریک از سه لایه فرهنگی ایران، نقش غیرمستقیم و پنهانی در ساخت ذهنیت و عملکرد نخبگان سیاست

خارجی و در مواردی تأثیر مستقیمی بر تکوین رفتار خارجی ایران دارد. این مسئله سبب شده است که تحلیل کنش یا واکنش سیاست خارجی ایران در مواردی پیچیده گردیده و تنها از دو طریق یعنی تحلیل گفتمانی بافت هویت سیاست خارجی ایران و یا از طریق ساده‌سازی الگوهای رفتاری ایران و تحلیل‌های سطحی ممکن باشد. بنابراین، به نظر می‌رسد که تنها با شناخت عناصر مادی و معنوی تکوین سیاست خارجی ایران و هنجارهای درونی و بین‌المللی و نقش و اولویت هریک در ساخت سیاست خارجی ایران، می‌توان به تحلیل دقیق‌تر و بهتری از ذهنیت و رفتار سیاست‌گذاران خارجی آن پی برد. در این میان، مسلماً هریک از نظریه‌های خردگرا مانند نئورالیسم و یا نئولیبرالیسم نیز می‌تواند تنها بخشی از واقعیت رفتاری ایران را تبیین کند و برای تحلیل عمیق و وسیع سیاست خارجی ایران باید به بررسی مبانی اجتماعی ساخت سیاست خارجی آن پرداخت؛ به عبارت دیگر، در بررسی سیاست خارجی ایران باید به سه متغیر عام (نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل و سیاست خارجی)، خاص (شرایط و ویژگی‌های خاص تبیین رفتار کشورهای جهان سوم) و اخص (ویژگی‌ها و مبانی اجتماعی ساخت هویت، اهداف، منافع و رفتار سیاست خارجی ایران) پرداخت که در این میان، نظریه‌های کلان و یا حتی برداشت‌های تفسیری و معرفتی مانند سازه‌گرایی تنها می‌تواند ما را در تبیین بخشی از ماهیت ذهنیت و عملکرد نخبگان و سیاست‌گذاران خارجی کمک کند. از سوی دیگر، در بررسی نظری سیاست خارجی ایران بر اساس هریک از نظریه‌های روابط بین‌الملل باید با رویکرد روش‌شناختی فرارفتارگرایانه‌ای به شاخص‌سازی و تعیین متغیرهای دخیل در رفتار ایران پرداخت. بر این اساس، علی‌رغم تکثر گفتمان‌های هویتی ایران، با شناسایی عناصر گفتمان هویت ایرانی، اسلامی، مدرن و انقلاب اسلامی امکان توضیح و تبیین عملکرد سیاست خارجی و یا حتی فهم رفتار احتمالی ایران وجود دارد.

یادداشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر در زمینه سیر تحولات نظری تحلیل سیاست خارجی رک. یزدان‌فام، (۱۳۸۷).
۲. برای مطالعه بیشتر رک. قهرمان‌پور، (۱۳۸۳) و ستوده آرانی (۱۳۸۱).
3. role perception
4. role performance
۵. برای آگاهی بیشتر در مورد سمت‌گیری، نقش‌ها و هدف‌ها و اعمال سیاست خارجی رک. هالستی (۱۳۸۰).
۶. برای مطالعه بیشتر در زمینه متغیرهای مؤثر بر سیاست خارجی در نظریه روزنا، رک. سیف‌زاده (۱۳۷۶).
۷. در این زمینه برخی از پژوهشگران معتقدند که علاوه بر فرهنگ سیاسی، مقولات دیگری نیز مانند جهان سوم‌گرایی در ساخت بنیادهای هویتی ایران نقش مؤثری دارد. به اعتقاد نویسنده اگرچه مسلماً جهان سوم‌گرایی (به‌عنوان نوعی گفتمان و نظام معانی سیاسی بین‌المللی که ماهیتی ضداستعماری و ضد امپریالیستی دارد) در تفکر و شیوه عمل سیاسی نخبگان اجرایی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأثیرگذار است، این مسئله خود متأثر از سه لایه فرهنگی ایرانی شکل گرفته است. برای مطالعه بیشتر در مورد جهان سوم‌گرایی رک. دهقانی، سید جلال‌الدین، هویت و منفعت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در کیانی (۱۳۸۶).
۸. برای مطالعه بیشتر در مورد سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی رک. ازغندی (۱۳۸۱).
۹. برای توضیح بیشتر در مورد الگوهای سیاست خارجی رک. قوام (۱۳۷۸).
۱۰. گراهام فولر تأکید می‌کند که نگاه ایرانی به جهان عمیقاً «ایران‌مدار» است و آن‌چنان تعصبی در این دیدگاه وجود دارد که برای بیگانگان قابل درک نیست، از این‌روست که فولر کتابش در مورد ویژگی‌های رفتاری ایرانیان را قبله عالم نامیده است.
۱۱. این منجی‌گرایی از نوع مهدویت که در گفتمان سیاسی شیعه به‌صورت فعال و ایجابی مطرح شده، متمایز و متفاوت است.
۱۲. برای آگاهی بیشتر در مورد این اصطلاحات در اصول اسلامی، رک. خلیلیان (۱۳۶۲).
۱۳. نگرش ترویجی، اصل دعوت را به معنای ترویج عقاید و گسترش اندیشه‌های ناب اسلامی به سایر کشورها با توسعه دایره قلمرو اسلام می‌داند و رویکرد تبیینی تنها دعوت را تبیین عقیده و نه ترویج آن تعریف می‌کند.

کتابنامه

- احمدی، حمید (۱۳۸۲)، «هویت ملی ایران در گستره تاریخ»، فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم، شماره ۱.
- ازغندی، سید علیرضا (۱۳۸۱)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: قومس.
- بازرگان، مهدی (بی تا)، *سازگاری ایرانی*، بی جا.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، *سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر*، تهران: فرهنگ گفتمان.
- جمالزاده، محمدعلی (بی تا)، *خلقیات ما ایرانیان*، تهران: بی تا.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴)، *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران: امیرکبیر.
- خلیلیان، خلیل (۱۳۶۲)، *حقوق بین الملل اسلامی*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۰)، *درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی (ره)*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دهقانی، سید جلال‌الدین (۱۳۸۶)، «هویت و منفعت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، در داوود کیانی، *منافع ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- روح الامینی، محمود (۱۳۷۲)، *زمینه فرهنگ شناسی*، تهران: انتشارات عطار،
- زهیری، علیرضا (۱۳۷۹)، «تأثیر فرهنگ سیاسی ایرانیان بر سیاست خارجی»، فصلنامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره هشتم،
- ستوده آرانی، محمد (۱۳۸۱)، «رابطه ساختار- کارگزار: چارچوبی برای مطالعه تحول سیاست خارجی ایران»، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۱.
- سجادپور، سیدمحمدکاظم (۱۳۸۳)، *چارچوب‌های مفهومی و پژوهشی برای مطالعه سیاست خارجی ایران*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سجادی، سیدعبدقیوم (۱۳۸۳)، *دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام*، قم: بوستان کتاب،
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸)، «سه فرهنگ»، *مجله آینه اندیشه*، شماره ۳-۴.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۶)، *مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- صادقی، احمد (۱۳۸۷)، «تبارشناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: جایگاه هویت، فرهنگ و تاریخ»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و دوم، شماره ۲، فولر، گراهام (۱۳۷۳)، *قبله عالم (ژئوپلیتیک ایران)*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۰)، *پیرامون خودمداری ایرانیان، رساله‌ای در روان‌شناسی اجتماعی مردم ایران*، تهران: اختران، قزوینی، سیدعلی (۱۳۷۴)، «بحثی درباره سیاست خارجی اسلام: پژوهشی در بعد فقهی سیاست خارجی ایران»، فصلنامه سیاست خارجی، سال نهم، شماره ۱، قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۷۸)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران: سمت همو (۱۳۸۴)، *روابط بین‌الملل، نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: سمت قهرمان‌پور، رحمن (۱۳۸۳)، «تحلیل تکوین‌گرایانه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره اول. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳)، «هویت، دولت و سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال هجدهم، شماره ۱. کیانی، داوود (۱۳۸۶)، *منافع ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. محمدی، منوچهر (۱۳۷۷)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، اصول و مسائل*، تهران: دادگستر. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳)، «سازهانگاری به عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۶۵. همو (۱۳۸۵)، «تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سازهانگاری»، در *نسرین مصفا، نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. مورگنتا، هانس جی. (۱۳۷۹)، *سیاست میان‌ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، نخعی، هادی (۱۳۷۶)، *توافق و تزاخم منافع ملی و مصالح اسلامی: بررسی تطبیقی سیاست خارجی دولت‌های ملی و اسلامی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۱)، *تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی،

هادیان، ناصر (۱۳۸۰)، سازه‌انگاری، از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۷، شماره ۴.

هالستی، کی.جی. (۱۳۸۰)، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، مترجم مستقیمی بهرام و طارم‌سری، مسعود، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ونت، الکساندر (۱۳۸۵)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۷)، «مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۴۰.

Adler, Emanuel (1997), "Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics", *Europe Journal of International Relations*, Vol. 3, No 3.

Hopf, Ted (2000), *The Promise of Constructivism in International Relation Theory: in A Link later International Relations, Critical Concepts in Political Science*, London: Rutledge.

Korany, Bahgat (1986), *How Foreign Policy Decisions Are Made in the Third World, A comparative Analysis*, London: Westviewpress.

Riss, T. (2000), "Lets Argue: Communicative Action in World Politics", *International Organization* 54, 1: 1-39.